

موسی و بوتهی مشتعل

درس ۴: فرشته‌ی خداوند

دکتر آر. سی. اسپرول

حالا به مطالعه‌ی خودمون درباره‌ی موسی و بوتهی مشتعل که در باب سوم خروجه ادامه میدیم. در این جلسه می‌خوام با نگاهی به جلال خدا در شکینا ادامه بدم که به طور خلاصه در ملاقات قبلی مون بهش پرداختیم. قبل از اون می‌خوام روایت اتفاقی رو بگم که وقتی دانشجوی سال دوم دانشکده بودم، برام اتفاق افتاد. رشته‌ی من فلسفه بود و استاد فلسفه‌ی من ازم دعوت کرد که به کنفرانس فلسفی فیلسوف هلندی به نام هرمان دویور در دانشکده‌ی الهیات وست مینستر در فیلادلفیا برم.

این در زمان‌های قدیم بود، وقتی هیئت علمی اولیه که از پرینستون اومده بود که این مدرسه رو آغاز کنه، بی عیب و نقص بود. نهضت اصلاحات از بین رفته بود، اما کرنلیوس و ن تیل، جان موری، ای. جی. یانگ، ند استون هاوس، و دیگر ستارگان بزرگ این هیئت علمی برای این کنفرانس اونجا بودند.

وقتی من به اونجا رفتم و صبح به جلسه‌ی اول گوش کردم، همه چیز فوق از درکم بود و نمی‌فهمیدم چه خبره. احساس حماقت می‌کردم و نمی‌خواستم دهانم رو باز کنم و نشون بدم که چقدر احمقم، پس دهانم رو بستم. بعد یه استراحت برای ناهار داشتیم و من روبروی استاد فلسفه‌ی اون دانشکده‌ی الهیات نشسته بودم.

داشتم سوپ می‌خوردم، و اون به من گفت: "مرد جوان، آیا ایمان داری که خدا متعاله یا نزدیک؟" من واقعاً سوپ رو از دهنم بیرون ریختم، چون نمی‌دونستم معنی کلمه‌ی "متعال" چی بود و نمی‌دونستم معنی کلمه‌ی "نزدیک" در رابطه با امور خدا چیه. پس اینجا، جهالت‌م برای این استاد تحصیل کرده کاملاً آشکار شد.

و او نسبت به من رحیم بود و این سؤال رو برای من جواب داد. او گفت: "خُب، جواب این سؤال "بله" هست. آیا خدا متعاله یا نزدیک؟ بله، او هم متعال و هم نزدیکه. تعالی او به این اشاره می‌کنه که خدا برتر و فراتر از نظام خلقتیه. به شکوه متعالش اشاره می‌کنه، به طریقی که او "طور دیگه" یا "متفاوت" از همه‌ی چیزهایی هست که آفریده.

ولی همزمان، خدا فقط این الوهیت دور نیست که یک جایی در مشرق آفتاب و مغرب ماهه و دور از درک ماست، بلکه خدا با ما حاضره. او نزدیکه. او با حضور مطلقش، در خلقتش نزدیکه. از نظر تاریخی از طریق شخص مسیح، نزدیکه. از طریق دیدارش از این سیاره، در تاریخ نجات، نزدیکه."

ما این ترکیب متعال و نزدیک رو در بوته‌ی مشتعل می‌بینیم، چون جلال، آتش، تجلی خدای متعال بود، خالقی که شما به طور طبیعی در بوته‌ها نمی‌بینید. اما اینجا، خودش رو با ظاهر کردن حضورش در این دنیا و بوسیله‌ی ملاقات با موسی در این ملاقات در بیابان معرفی می‌کنه.

حالا در جلسه‌ی قبلی، درباره‌ی تجلی خداوند صحبت کردیم. می‌خوام کمی بیشتر این رو بررسی کنم و به جایی فراتر از مقوله‌ی گسترده‌ی تئوفانی بریم، به اصطلاح دیگه‌ای که کرسٹوفانی یا "تجلی مسیح" نامیدیم، تجلی مسیح به ظهور مسیح پیش از تجسم اشاره می‌کنه. یعنی به این سؤال اشاره می‌کنه: "آیا ما ظهور مسیح یا شخص دوم تثلیث رو در جایی در عهدعتیق می‌یابیم؟ آیات متعددی در عهدعتیق که محققان کتاب مقدس اعتقاد دارند، و قطعاً من هم اعتقاد دارم که حضور تجلی مسیح رو نشون میده.

اجازه بدید اول یک لحظه به پیدایش برگردم. این بار به پیدایش ۱۴ که این ملاقات کوتاه رو می‌خونیم که ابراهیم با شخص رازآلودی داشت که اسمش ملکصدق بود. در آیه‌ی ۱۸ از باب ۱۴ می‌خونیم: "و ملکصدق، ملک سالیوم، نان و شراب بیرون آورد.

و او کاهن خدای متعال بود، و او را مبارک خوانده، گفت: «مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین. و متبارک باد خدای تعالی، که دشمنانت را به دستت تسلیم کرد.» و او را از هر چیز، ده یک داد." حالا این تصویر رازآلود برای نویسنده‌ی عبرانیان در عهدجدید خیلی مهمه. چرا؟ چون کتاب مقدس تعلیم میده که عیسی نه تنها پادشاه ما از نسل داووده، بلکه اکنون به عنوان کاهن اعظم ما وارد قدس الاقداس آسمانی شده. پس مردم این سؤال رو می‌پرسند که او چطور می‌تونه پادشاه و کاهن باشه؟

پادشاه داوودی باید از قبیله‌ی یهوذا بیاد. عیسی از قبیله‌ی یهوذا اومد، اما کاهنان از قبیله‌ی لوی و هارون بودند. پس ما درباره‌ی کهنات لویان یا کهنات هارونی صحبت می‌کنیم، و چون عیسی از این نسل نیومد، این سؤالات ایجاد شد که او چطور می‌تونه قانوناً کاهن اعظم و متعال قومش باشه.

خُب، همونطور که می‌دونید نویسنده‌ی عبرانیان به این سؤال جواب میده، با نشون دادن اینکه عیسی، کاهنی از رتبه‌ی لویان نیست، از رتبه‌ی کهنات هارون نیست، بلکه کاهنی از رتبه‌ی ملکصدق، به آیاتی اشاره می‌کنه که الان براتون خوندم. ملکصدق هیچ والدینی نداره، هیچ اصل و نسبی نداره، و این سؤال رو ایجاد می‌کنه که آیا او یک شخصیت تاریخی واقعی بود که جسم و خون داشت، یا اینجا چیز دیگه‌ای داره اتفاق میفته؟

اسم او، ملکصدق، یعنی پادشاه (زِدِکَا) یعنی عدالته، و او پادشاه سالیوم نامیده شده، یعنی صلح و سلامتی. پس این شخص رازآلودی که در عهدعتیق به عنوان پادشاه عدالت و پادشاه صلح و سلامتی شناخته شده، خصوصیاتِ رو داره که البته عهدجدید اونها رو به عیسی نسبت میده.

ابراهیم با این کاهن رازآلود خدای متعال ملاقات می‌کنه و به ملک‌یصدق ده یک می‌ده و از ملک‌یصدق برکت می‌گیره. پس نویسنده‌ی عبرانیان چیزهای زیادی رو از این می‌گه. او می‌گه: "یک لحظه صبر کنید. بزرگتر، کوچکتر رو برکت می‌ده و کوچکتر ده یک رو به بزرگتر می‌ده." پس در طبقات عبری، اونجا خیلی واضحه که ملک‌یصدق بزرگتر از ابراهیمه. در طبقات عبری، پدر بزرگتر از پسره، پسر بزرگتر از نوه هست، و به این ترتیب در شجره‌نامه پیش میره. پس نحوه‌ی استدلال عبرانیان اینه که می‌گه: "لاوی کوچکتر از ابراهیمه، کوچکتر از اسحاقه، کوچکتر از یعقوبه. حالا، اگه لاوی تابع ابراهیمه و ابراهیم تابع ملک‌یصدق، این چه مفهومی داره؟ مطلب اثبات شد. لاوی تابع ملک‌یصدق، پس ملک‌یصدق، کهنات بزرگتره." اما دوباره، بعضی از افراد فکر می‌کنند که ما اینجا در این ظهور عجیب ملک‌یصدق در عهدعتیق، که این ظهور مسیح پیش از تجسمه، شخص دوم تثلیث رو داریم.

بعد به کتاب یوشع نگاه می‌کنید. یک ملاقات عجیب دیگه اتفاق می‌فته، در یوشع باب ۵، در این قسمت در آیه‌ی ۱۳ می‌گه: "و واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی" - و در ترجمه‌ی انگلیسی من، "مرد" با "حروف بزرگ" نوشته شده. "اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و یوشع نزد وی آمده، او را گفت: «آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟»

یعنی یک‌دفعه، این جنگجوی ظاهراً قدرتمند ظاهر میشه که یوشع او رو نمی‌شناسه. قبلاً هرگز اونو ندیده. او دانش نظامی نداشت و از وجود چنین جنگجویی که می‌خواست برای نیروهای مخالف بجنگه آگاه نبود. وقتی جنگجو رو می‌بینه، می‌گه: "تو کی هستی؟ آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟" و متوجه میشید که چه جوابی می‌ده: "نه". نه؟ یک لحظه صبر کنید. تو یا باید از ما باشی یا از اونها؟ تو کی هستی - نه. من از هیچ کدام از شما نیستم، بلکه سردار لشکر خداوند هستم، یا فرمانده‌ی خداوند لشکرها هستم که الان آمدم.

یوشع، من از جانب خدا اومدم. "یوشع چی کار کرد؟" یوشع روی به زمین افتاده، سجد کرد و به وی گفت: «آقایم به بنده خود چه می‌گوید؟» سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که «نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستاده‌ای مقدس است.» همان دستورالعملی که به موسی در بوته‌ی مشتعل داده شد - "نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستاده‌ای مقدس است."

و ما این رو به عنوان تجلی مسیح می‌بینیم، شخص دوم تثلیث پیش از فتح سرزمین وعده در تاریخ ظاهر میشه. یا اگه می‌خواید، بیایید جلوتر بریم، در کتاب دانیال باب ۳ آیه‌ی ۱۹: "آنگاه نبوکدنصر از خشم مملو گردید و هیئت چهره‌اش بر شدت و میشک و عبدنغو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون را هفت چندان زیاده تر از عادتش بتابند. و به قوی‌ترین شجاعان لشکر خود فرمود که شدت و میشک و عبدنغو را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند. پس این اشخاص را در رداها و جبهه‌ها و عمامه‌ها و سایر لباس‌های ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند.

و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بینهایت تابیده شده، شعله آتش آن کسان را که شدرک و میشک و عبدنغو را برداشته بودند کشت. " - کسانی که اونها رو در آتش انداختند. " و این سه مرد یعنی شدرک و میشک و عبدنغو در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند.

آنگاه نبوکدنصر پادشاه در حیرت افتاد و بزودی هرچه تمامتر برخاست و مشیران خود را خطاب کرده، گفت: «آیا سه شخص نسبتیم و درمیان آتش نینداختیم؟» ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «صحیح است ای پادشاه!» او در جواب گفت: «اینک من چهار مرد می بینم که گشاده در میان آتش می خرامند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است.» من معتقدم که این تجلی مسیح هست.

شخص دوم تثلیث به خاطر خادمانش، شدرک، میشک و عبدنغو وارد آتش شد و اونها رو از هر آسیبی حفظ کرد.

در عهدعتیق، جلال شکینا و آتش مشتعلی که نه تنها تجلی مسیح رو ظاهر کرد، بلکه تجلی خداوند در قسمت انتقال ایلیا به آسمان نیز اتفاق میفته. به یاد دارید که خادمش، الیشع با او رفت و برای سهم مضاعف از روحی که بر او بود التماس می کرد؟ او گفت: "خُب، تو با من بیا. اگر من رو در حال رفتن ببینی، بدان که این اتفاق خواهد افتاد."

در پایان سفرشون، اینک ارباهی آتشین در آسمان ظاهر شد. الیشع این رو دید و به ایلیا گفت: "ای پدرم، ای پدرم. ارباهی خدا." دوباره، این ارباهی آتش، جلال الهی رو ظاهر کرد. این تجلی دیگه ای از شکینا بود که حضور خدا رو احاطه کرد. دوباره، ارباهی آتش، تخت متحرک خدا بود. تخت او ساکن، ثابت و بی حرکت در یک گوشه ای آسمان نیست. تخت او به هرجایی که او می خواست، می رفت، و هرجاییکه تخت او می رفت، جلالش می رفت. و جلالش در این تشعشع نور و آتش ظاهر می شد.

مورد آخر از این موارد. باب اول حزقیال، یکی از اسرارآمیزترین باب های کل کتاب مقدسه، جاییکه حزقیال از رویاش درباره ی خدا صحبت می کنه. " و روز پنجم ماه چهارم سال سیام، چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و رویاهای خدا را دیدم."

آیه ی ۴: "پس نگرستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی آید و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی ای گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش، مثل منظر برج تابان بود." عمل چرخش هیبت. چرخ های درون چرخ های حزقیال. دوباره، رویای این تخت، ارباهی خدا با شکوه جلالش احاطه شده.

بوته ی مشتعل، جاییکه موسی برای اولین بار شکینا رو می بینه، قسمت آخر نیست. در سراسر کتاب خروج، خدا بارها و بارها ظاهر میشه، درحالیکه قوم اسرائیل رو در بیابان با ستون ابر در روز و ستون آتش در شب هدایت می کنه. کتاب خروج بعد از بنا و برقراری خیمه تموم میشه، قبل از اینکه برای پرستش به کار بره. اول، جلال خدا

میاد و در خیمه نازل میشه. پس وقتی شکینا هست، موسی می‌دونه که خدا حاضره، و وقتشه که قوم، خودشون رو برای پرستش تقدیس کنند.

اما این سؤال رو می‌خوام ازتون بپرسم. ما درباره‌ی این نور تابناک، درخشان، کورکننده که بسیار شدید صحبت می‌کنیم؛ شدت این نور اونقدر زیاده که مردم رو کور می‌کنه و ترس و لرز ایجاد می‌کنه. سؤالم از شما اینه: چه چیزی این نور رو ایجاد می‌کنه؟

قبلاً گفتم جلال خدا از درون او میاد. شکینا، ظهور بیرونی شکوه درونی خداست، اما این نور از کجا میاد؟ چه چیزی این ظاهر، این درخشش متعال و باشکوهش رو به اون میده؟ این از کجا میاد؟ نویسنده‌ی عبرانیان با صحبت درباره‌ی مسیح، به این سؤال جواب میده. او مسیح رو به عنوان فروغ جلال او توصیف می‌کنه. مسیح تجلی قابل رؤیت جلال ابدی خداست.

مسیح در ماهیت الهی‌اش، همون شکیناست. اوست که نور رو روشن می‌کنه، آتش و شعله رو به جلال خدا میده. این فوق‌العاده است. شما می‌تونید باقی عمرتون رو صرف تفکر درباره‌ی این موضوع بکنید و هرگز به اعماق اون نرسید؛ اینکه مسیح فروغ جلال اوست. این یعنی نتیجه‌ی منطقی اینه که اگر مسیح نیست، اگر شخص دوم تثلیث نیست، پس فقط تاریکی در خداست.

نکته‌ی آخر رو به سرعت بگم. فیلسوف یهودی و هلنیستیکی، فیلو اهل اسکندریه، بین مفهوم یونانی ایده‌ی لوگوس، ارتباطی برقرار کرد؛ نه از دیدگاه مسیحی، بلکه از دیدگاه فلسفی. لوگوس، اصل متعالی بود که به جهان در فلسفه‌ی یونانی، نظم، مفهوم و هدف می‌داد. فیلو مفهوم لوگوس رو به شکینا پیوند داد.

بعد شما به عهدجدید و انجیل یوحنا می‌رسید: "در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود." لوگوس، خدا بودن خداست، فروغ جلال اوست.